

اگرچه

در اسفند ماه انتشار یافت

تأسیس : اسفند ماه ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : مرحوم وحید دستگردی)

(مدیر و نگارنده : وحید زاده نسیم دستگردی)

بقام : استاد دانشمند آقای سعید تقیسی

بقیه از شماره قبل

ببخش دزدی

- ۲ -

شاهد دیگری برای این نوع این مثل فارسیست که در قدیم بسیار رایج بوده و می گفته اند « کردران باگردنست ». کردران در اصطلاح قصابهای آن زمان گوشت ران بی استخوان بوده و معمولاً بوده است که گوشت ران بی استخوان را تنها به مشتری نمی داده اند و قدری گوشت کردن را با آن توأم می کرده اند تا تعادلی در استخوانها بشود و گوشت کردن هم بفروش برسد و این مثل « کردران باگردنست » بمعنی این بوده است که خوب و بد باهمست .

این مثل را بسیاری از شاعران ایران با شکل مختلف نظم کرده اند .

مسعود سعد سلمان می گوید :

چون دولتی نمود مرا محنتی فزود
بی کردن ای شکفت نبودست کردران

سنایی گوید :

گفتم ای جان از بی باک وصل چندین هجر چیست

گفت من قصابم اینجا کردران باگردن است

در جای دیگر گفته :

دلبری داری به از جان ، نیست غم کوچبان مباح

کرد برانی هست فرجه گویبرو کردن مباح

انوری این مضمون را چنین گفته :

بهر جو سنك خرواری نباشد

بود باگردران کردن و لیکن

و در جای دیگر سروده است :

تو گر کرد رانی و گر کردنی

علی القطع ناچارویی هیچ شک

رشید و طواط گفته است :

چندین هزار آفت و يك ذره منفعت

چندین هزار کردن و يك باره گرد ران

مجیرالدین بیلقانی گوید :

شیرخشم تو گرد ران برداشت

زانکه او کرد کردنی با تو

خاقانی گفته است :

زان زدل طمع گرد ران برخاست

هر سقط گرد نیست به او سای

سیف الدین اسفرنکی گفته که علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اسب شطر نجست گویی بر بساط امتحان

هیچ پیدا بر تنش نه گرد ران نه کردنی

کمال الدین اسمعیل اصفهانی گوید :

خواجگان گرد ران بنشسته اند

خواجگان کردن او بر خاستند

مولانا جلال الدین فرموده است :

گرد ران با گردن آمد ای امین

چون قفا دیدی صفارا هم بین

باز جای دیگر فرموده :

حکمت این اضداد را برهم بیست

ای قصاب این گرد ران با گردنست

هر یکی را عوض دهد هفتاد
مسعود سعد سلمان می گوید :
غمی مباش از ایر اخدای عزوجل
و سعدی چنین فرموده است :

خدا گر ز حکمت ببندد دری
ز رحمت گشاید در دیگری
نظیر دیگر این بیت ابوشکور بلخی در آفرین نامه است که گوید :
بگفتست دانای ایران بطوس
زدستی که نتوان بریدن بیوس
و سعدی در بوستان فرموده است :

چو دستی نشاید گزیدن بیوس
که باغالبان چاره زر قست و لوس
باز در همین زمینه رودکی گفته است :
ناز اگر خوب را سزا است بشرط

نسزد جز ترا کرشمه و ناز
و سنایی غزنوی فرموده :

ناز را روی بیاید چه چو کار مردم انانی
گر بانداری گریختی بد خوبی مگرد
زشت باشد روی نا زیبا
نظیر دیگر این نوع قتلعه است که رودکی سروده :

من موی خویش را نه از آن می کنم سیاه
تا باز نو جوان شوم و نو کنم گناه
چون جامها بوقت مصیبت سیه کنند

من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
کسایی مروزی همین سخن را چنین گفته است :

من موی را نه از بی آن می کنم خضاب
تا باز نو جوان شوم و نو گنه کنم

مزدم چو مو بماتم پیری سیه کنند من موی را بمرک جوانی سیه کنم

رشید و طواط هم در قصیده‌ای همین مضمون را گفته است :

اگر بسوك عزيزان کنند جامه سياه سياه کردم من موی خود بسوك شباب

گاهی میشود که شاعری مضمونی را در شعر ادامی کند و گوینده ای آنرا در

نثر می پروراند، چنانکه رودکی در شعر گفته است :

نيك بخت آن کسی که داد و بخورد شور بخت آنکه او نخورد و نداد

و سعدی در گلستان گفته است : « عاقلی را پرسیدند که نيك بخت کیست

و بد بخت چیست ؟ گفت : نيك بخت آنکه خورد و کشت و بد بخت آن که مرد

و هشت »

گاهی نیز شاعری مضمونی را در تغزل می گوید و دیگری همان مضمون را در مدیحه

می سراید . چنانکه رودکی در غزل گفته است :

اگر گل آرد بار آن رخان او نه شکفت

هر آینه چو همه خون خورد گل آرد بار

دقیقی همین مضمون را در مدیحه سروده است :

اگر سر آرد بار آن سنان او نه شکفت هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار

گاهی هم میشود که شاعری مضمونی را با الفاظ دیگری میگوید و دیگری همان

مطلب را با الفاظ تازه تری ادا می کند، چنانکه رودکی گفته است :

یکی آلوده ای باشد که شهری را پیالاید

چو از گاو ان یکی باشد که گاو ان را کند ریخن

سعدی همین مضمون را چنین فرموده است :

چو از قومی یکی بی دانشی کرد نه که را منزات ماند نه سه مه را

ندیدستی که گاوی در علف زار بیالاید همه گاوان ده را

نظیر دیگر اینست که رود کی گوید :

چرا عمر کرکس دو صد سال و یک
نماند فزون تر ز سالی پرستو ؟

ابوطیب مصعبی همین مطالب را چنین گفته است :

چرا عمر طاوس و دراج کوتاه
چرا مار و کرکس زید در درازی ؟

باز نظیر دیگر این گفته رود کی است .

با صد هزار مردم تنهایی
بی صد هزار مردم تنهایی

و عنبری چنین سروده است :

اگر چه تنها باشد همه جهان با اوست
و گر چه با او باشد همه جهان تنهاست

نیز رود کی میگوید :

ریش و سبب همی خضاب کنی
خویشتن را همی عذاب کنی

و ابوطاهر خسروانی این مضمون را چنین سروده است :

عجب آید مر از مردم پیر
که همی ریش را خضاب کنند

بخضاب از اجل همی نرهند
خویشتن را همی عذاب کنند

باز در همین زمینه رود کی می گوید در وصف باده :

آه و بدشت اگر بخورد قطره ای ازو
غر نده شیر گردد و ندیشد از نهنگ

و ازرقی هروی همین مضمون را سروده است :

آنکه گر روبه ازو صد يك قطره بچشد

ظنش افتد که ورا بر جگر شیر چراست

نظیر دیگری که هست این قطعه رود کیست که گفته :

زه دانا را گویند که داند گفت
هیچ نادان را داننده نگوید زه

سخن شیرین از زفت نیارد بر
بزبیج بیج بر هرگز نشود فربه

و همین مضمون را سنایی در حدیقة الحقیقه چنین فرموده است :

نشود دل بحرف قرآن به
نشود بزبیر بژی فربه

نا تمام